

بیداری اسلامی و امنیت هستی‌شناختی رژیم صهیونیستی: گفتمان انسداد در خاورمیانه

نبی‌الله ابراهیمی^۱، سیدمسعود موسوی شفقانی^۲، زینب زبیدی^{۳*}

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

۲. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

۳. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۱۲

چکیده

هدف این پژوهش عبارت است از: بررسی چگونگی تأثیر وقوع تحولات بیداری اسلامی سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا بر امنیت هستی‌شناختی رژیم صهیونیستی و راهبرد این رژیم در انحراف و انسداد جنبشی آن در منطقه. به عبارت دیگر، این پژوهش این موضوع را بررسی می‌کند که امنیت هستی‌شناختی و هویتی رژیم صهیونیستی، پس از وقوع این تحولات، با چه چالش‌هایی مواجه شده است. استدلال پژوهش این گونه مطرح می‌شود که روی کارآمدن دولت‌های مردم‌سالار در کشورهای انقلابی، رژیم صهیونیستی را از منظر امنیت وجودی و هستی‌شناختی، با نوعی ناامنی به دلیل شکل‌گیری هویتی جدید در برابر هویت خود مواجه کرده است. بر این مبنا و با توجه به این تحولات، بررسی و تجزیه و تحلیل مجدد امنیت رژیم صهیونیستی، موضوعی حائز اهمیت است. بنابراین، پژوهش حاضر سعی دارد چالش‌های امنیتی - هویتی رژیم صهیونیستی را در منطقه بررسی کند. در این راستا، ابتدا نظریه امنیت هستی‌شناختی یا امنیت وجودی به عنوان چارچوب نظری بیان و ماهیت تحولات تبیین می‌شود. در پایان، به بررسی احساس ناامنی هستی‌شناختی و واکنش رژیم صهیونیستی به این احساس خواهیم پرداخت.

کلیدواژگان

تحولات منطقه (۲۰۱۱ و ۲۰۱۲)، راهبرد انحراف و انسداد، مردم‌سالاری، منابع هویتی، ناامنی هویتی.

مقدمه

به‌طور اصولی، راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی در خاورمیانه، بر مبنای منطق انسداد و انحراف در جنبش‌ها و پویش‌های انقلابی اسلامی بوده است. هدف اساسی این پژوهش نیز پاسخ به همین پرسش است که چگونه رژیم صهیونیستی از راهبرد انسداد در پویش انقلاب‌های مردمی در کشورهای عرب استفاده کرده است؟ استدلال اصلی پژوهش، به حفظ امنیت هستی‌شناختی این رژیم در رویارویی با جنبش‌های دینی مردمی خاورمیانه برمی‌گردد. به‌عبارتی، یکی از دگرهای مهم و مؤثر در تعریف امنیت و گفتمان امنیتی رژیم صهیونیستی، درک و فهم نخبگان این رژیم از سیر و تطور جنبش‌های انقلابی و دینی خاورمیانه بوده است. براین اساس، سؤالات فرعی پژوهش که با بررسی آنها به سؤال اصلی پاسخ داده می‌شود، عبارت است از:

۱. ماهیت تحولات منطقه چگونه تبیین می‌شود؟
۲. امنیت هستی‌شناختی رژیم صهیونیستی چگونه تعریف می‌شود؟
۳. دیدگاه نخبگان این رژیم دربارهٔ تحولات چگونه است؟

از آغاز سال ۲۰۱۱، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و آبستن تغییرات جدی بود و دولت‌های جهان عرب که عموماً از دولت‌های سنتی و نسبتاً باثبات به‌شمار می‌آمدند، با اعتراضات شدید مردمی روبه‌رو شدند. کنشگران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، هریک به نوعی از این تحولات متأثر شدند و کوشیدند با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقداماتی، بر روند تحولات تأثیر بگذارند و آنها را به سمت‌وسویی سوق دهند که آسیب کمتری بینند و دست‌آورد بیشتری داشته باشند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۴۸). یکی از این کنشگران، رژیم صهیونیستی است که به‌ویژه از نظر امنیتی، تحت تأثیر تحولات بیداری اسلامی در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا قرار گرفت و روابطش با این دولت‌ها دچار دگرگونی شد.

وضعیت جامعه رژیم صهیونیستی، وضعیتی منحصر‌به‌فرد است و نمی‌توان آن را جامعه‌ای طبیعی محسوب کرد؛ زیرا این جامعه از جمعیتی مهاجر شکل گرفته است و ملتی که به نام ملت اسرائیل شناخته می‌شود، جمعیتی را شامل می‌شود که از مناطق و کشورهای مختلف در این کشور گرد هم آمده و به هم پیوسته‌اند. شکل‌گیری این ملت، نتیجه فرایندی تدریجی و درازمدت نبوده، بلکه بر اساس مهاجرت یهودیان از نواحی مختلف و طبق برنامه کلی صهیونیسم به این سرزمین شکل گرفته است (رجبی قره قشلاقی، ۱۳۸۸: ۱۴۶).

از سوی دیگر، مشارکت در اجتماع و عضویت در آن می‌طلبد که فرد (شخص یا دولت) خودش را عضوی از آن اجتماع اعلام کند و آن ارزش‌ها و هنجارهایی را که به آن اجتماع قوام می‌بخشد، بیان و از آنها پشتیبانی کند. برای این کار، دولت باید از هویتی باثبات برخوردار باشد که ظرفیت سر پا نگهداشتن روایت خاص را داشته باشد. بنابراین، عضویت در جامعه‌ای

هم‌اندیش، مستلزم برخورداری از روایت تاریخی مسلط است؛ به عبارت بهتر، هویتی که با هویت آن اجتماع همخوانی دارد. چارلز تیلور معتقد است: «برای آنکه احساسی درمورد «ما که هستیم» داشته باشیم، باید این تصور را هم داشته باشیم که چگونه به این گونه تبدیل شده‌ایم و به کجا می‌رویم؟» (بارنت، ۱۳۹۰: ۲۱۹).

براین اساس، رژیم صهیونیستی کوشید با طرح‌های مختلفی مانند طرح «خاورمیانه جدید» که شیمون پرز در اوایل دهه ۱۹۹۰ ارائه کرد، موقعیت خود را به‌عنوان عضوی از خاورمیانه تثبیت کند. برای این کار، تلاش کرد با برقراری صلح میان اعراب و یهودیان، موجودیتش را به کشورهای منطقه اثبات کند؛ اما با وقوع انقلاب‌ها در منطقه، به‌ویژه در کشورهای همسایه و گرایش دولت‌های نوین به دموکراسی و مردم‌سالاری با صیغه اسلامی، در نیل به هدف خود برای عضویت در منطقه دچار چالش شد. برای نمونه، بازکردن گذرگاه رفح روی منطقه غزه از سوی مصر، از مصادیق نگران‌کننده برای رژیم صهیونیستی بود.

پژوهش‌هایی در زمینه بیداری اسلامی و امنیت رژیم صهیونیستی وجود دارد؛ مانند «تأثیر انقلاب و ناآرامی در کشورهای عربی بر امنیت رژیم صهیونیستی: نظرگاهی درونی» از امین پرتو و مصطفی کریمی و «بیداری اسلامی در جهان عرب و امنیت رژیم صهیونیستی» از علی‌اکبر اسدی. این پژوهش‌ها از ابعاد مختلفی به بررسی این موضوع پرداخته‌اند، اما هیچ‌یک به‌طور مشخص به تأثیر این تحولات بر بعد هستی‌شناختی امنیت رژیم صهیونیستی و نوع فهم و درک این رژیم از هویت خود نپرداخته است.

باتوجه به این موضوع، هدف این پژوهش بررسی تأثیر وقوع بیداری اسلامی بر امنیت هستی‌شناختی و هویتی رژیم صهیونیستی است. به‌گفته دیگر، وقوع این تحولات و روی کارآمدن اسلام‌گرایان، دولت‌های مدنی و مردم‌سالار در کشورهای انقلابی، چه تأثیری در تحول فهم رژیم صهیونیستی از امنیت خود و برداشت تهدید از این پدیده داشته است. باتوجه به اهمیت یافتن هویت، تحول مفهوم امنیت و لزوم در نظر گرفتن عوامل ذهنی امنیت در کنار عوامل مادی آن، چارچوب نظری امنیت هستی‌شناختی یا امنیت وجودی به‌عنوان مناسب‌ترین نظریه برای بررسی موضوع پژوهش، به کار گرفته می‌شود.

این پژوهش از چند بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، به نظریه امنیت هستی‌شناختی به‌عنوان چارچوب نظری و مفهومی پژوهش پرداخته می‌شود. در بخش دوم، ماهیت و چیستی تحولات به اختصار بیان می‌گردد. منابع هویت‌ساز در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی، بخش سوم را در بر می‌گیرد. در بخش چهارم، به بررسی احساس ناامنی هستی‌شناختی در اظهارات سیاست‌گذاران و نخبگان رژیم صهیونیستی خواهیم پرداخت. در نهایت، واکنش سیاستمداران این کشور به این احساس ناامنی تبیین خواهد شد. در حقیقت، این پژوهش ناامنی هویتی رژیم صهیونیستی را از دیدگاه

گفتمان و ادبیات خود صهیونیست‌ها بررسی می‌کند. روش پژوهش نیز تبیینی-توصیفی و از نوع تحلیل و بررسی منابع و اسناد از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و سایر مراکز اطلاعات است.

چارچوب نظری: امنیت هستی‌شناختی

معمولاً وقتی از امنیت سخن گفته می‌شود، امنیت فیزیکی به ذهن متبادر می‌شود؛ در صورتی که نوع دیگری از امنیت به نام امنیت هستی‌شناختی نیز وجود دارد که امنیت هویتی فرد است. به عبارت دیگر، فرد برای کسب این نوع امنیت، نیاز دارد به تعریف هویت خود و اینکه چه کسی است، بپردازد. برای شکل‌گیری اجتماع نیز افراد در ابتدا باید به تعریف هویت خود و حصول امنیت هستی‌شناختی دست بزنند (Mitzen, 2006: 272).

این نظریه که متأثر از دیدگاه سازه‌نگاری و بر اساس نظریه اجتماعی هویت شکل گرفته است، معتقد است اصولاً فرایند هویت‌یابی، هم برای افراد و هم برای دولت‌ها، از طریق روابطشان با دیگران انجام می‌شود. اهمیت این فرایند از آنجاست که افراد و دولت‌ها برای آنکه بتوانند احساس کارگزار بودن داشته باشند، به محیط شناختی باثبات نیاز دارند که بر اساس آن بتوانند در مواقع لزوم، بین ابزارها و نیازهایشان ارتباط برقرار کنند. این محیط شناختی به فرد یا دولت احساس هویت می‌دهد (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۲۵).

در حقیقت، نظریه امنیت هستی‌شناختی در تحلیل روابط بین‌الملل و سیاست خارجی از نظریه «وجود انسانی» آنتونی گیدنز در سطح فردی استنتاج شده است. گیدنز، معتقد است انسان‌ها به احساس تداوم و نظم در حوادث نیاز اساسی دارند، از جمله حوادثی که به‌طور مستقیم در محیط ادراکی فرد قرار ندارند. به نظر وی، درک افراد از خود باید به‌طور روزمره و عادی از طریق فعالیت‌ها و اقدامات واکنشی فرد تولید و حفظ شود و در صورتی که افراد بتوانند همواره پاسخ‌هایی به سؤالات بنیادین درباره خود ارائه دهند، احساس امنیت هستی‌شناختی در آنها تأمین می‌شود (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۵۲).

از طرف دیگر، باید توجه داشت که سیال بودن هویت به معنای تغییر و تحول آسان آن نیست. هویت‌ها به‌سختی تغییر می‌کنند؛ چون به‌شدت به‌وسیله رویه‌های جاری و عادت‌های روزمره، مقید و مستحکم شده‌اند. افراد نیز برای حفظ هویت فردی، به این عادت‌های کنترل‌کننده هویت چسبیده‌اند و به‌سختی از آن دست می‌کشند (Mitzen, 2004: 1).

برنت استیل^۱ از نظریه‌پردازان دیگری است که به این حوزه مطالعاتی پرداخته است. او در

1. Brent J. Steele

اثر خود تحت عنوان «امنیت هستی‌شناختی در روابط بین‌الملل؛ هویت خود و روابط میان دولت‌ها» را نام می‌برد. رویکرد برنت استیل، در واقع ادامه کار آنتونی گیدنز است که امنیت هستی‌شناختی را احساس تداوم و نظم در رویدادها تعریف می‌کند. از دیدگاه استیل، احساس ناامنی لزوماً به معنای به‌خطراتادن بقا نیست؛ بلکه ناامنی برای افراد به این معناست که ندانند چه کسانی هستند.

بنابراین، امنیت هستی‌شناختی برخلاف امنیت بقا (فیزیکی)، امنیت «بودن»^۱ است. برای کارگزاران دولتی نیز تهدید به معنای برهم‌خوردن تداوم و نظم در اقدامات دولت‌هاست. در سیاست خارجی، دولت‌ها باید معنایی را برای اقداماتشان بسازند که با هویتشان سازگاری منطقی داشته باشد. استدلال اصلی برنت این است که باوجود اهمیت امنیت فیزیکی برای دولت‌ها، امنیت هستی‌شناختی مهم‌تر است؛ زیرا تحقق آن تأکیدی بر هویت دولت است (در درجه اول، نشان‌دهنده نگاه دولت به خود و در درجه دوم، نشان‌دهنده این است که دولت چگونه می‌خواهد به نظر دیگران آید) (Maria Herta, 2012: 74-76).

راهبردی که معمولاً در رویارویی با بی‌ثباتی اتخاذ می‌شود، عادی‌سازی^۲ است. عادت‌ها، مجموعه پاسخ‌هایی به رخدادها هستند که میان افراد مرسوم شده‌اند. این عادت‌ها و رویه‌های روزمره، به کنترل تهدیدهای محیطی کمک بسیاری می‌کنند و با افزایش درک افراد و کارگزاران از هویت خود، آنها را در تأمین امنیت هستی‌شناختی توانا می‌کنند. بنابراین، گام اول برای بازگشت به حالت عادی^۳، بازسازی و بازتعریف عادت‌ها و رویه‌های جاری است (Mitzen, 2006: 273).

بر مبنای این نظریه، آنچه باعث ایجاد احساس ناامنی هستی‌شناختی در میان مقامات رژیم صهیونیستی شده است، عبارت است از: وقوع انقلاب‌های عربی از طریق برهم‌زدن اقدامات رژیم صهیونیستی به‌ویژه اقداماتش در سه دهه اخیر در جهت عادی‌سازی روابطش با کشورهای همسایه و سپس، شکل‌گیری هویت‌های نوین در برابر هویت آن. در ادامه، به مصادیق این احساس ناامنی و واکنش به آن از سوی این مقامات می‌پردازیم.

ماهیت تحولات (۲۰۱۱ و ۲۰۱۲) در کشورهای عربی

تحولات منطقه به موجی از تحولات و انقلاب‌ها اطلاق می‌شود که از اواخر سال ۲۰۱۰ و اوایل سال ۲۰۱۱، خاورمیانه و شمال آفریقا را در بر گرفته است. نظریه‌های متنوعی درخصوص

1. Being
2. Routinization
3. Normal

ماهیت و چیستی این انقلاب‌ها مطرح شده است که از دیدگاه این نوشتار، بیداری اسلامی به همراه شاخص‌ترین مؤلفه آن، یعنی مردم‌سالاری اسلامی، به واقعیت نزدیک‌تر است. بر مبنای این نظریه، همه کشورهای که در سال ۲۰۱۱ دستخوش تحول شدند، مسلمان‌اند و دین رسمی آنها اسلام است. دیری است که حکام کشورهای مسلمان با انحراف از شریعت اسلام، سکولاریسم اختیار کرده و حق‌الناس را قربانی مصالح شخصی و ملاحظات خانوادگی و خویشاوندی ساخته‌اند. وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و به رهبری امام خمینی (ره)، نخستین ثمره مقاومت موفق در قبال الگوهای غربی و به‌طور کلی، غیرالهی بود که با تشکیل نظام جمهوری اسلامی تحقق عملی یافت. مهم‌ترین قوت این دیدگاه، حضور اسلام به‌مثابه وجدان سیاسی مسلمانان در کشورهای دستخوش تحول است. به‌عبارت دیگر، در اکثر کشورهای بحرانی منطقه، قاطبه مردم مسلمان‌اند و مهم‌ترین اختلاف در تعیین و اختیار نوع اسلام (اسلام رادیکال یا اسلام میانه) و نه بین اسلام و غیر آن است (نصری، ۱۳۹۰: ۲۷ - ۲۹).

همچنین، تظاهرات مردم به‌دلیل ناامیدی اقتصادی و خواستن واگذاری قدرت رهبران دیکتاتور که مدت طولانی بر کشورها حکومت می‌کردند و کسب آزادی‌های سیاسی فزون‌تر بود. برای نمونه، در مصر تظاهرات در ابتدا، مردمی و نسبتاً عاری از خشونت بود. میلیون‌ها نفر خواستار کناره‌گیری مبارک از قدرت شدند؛ اما سرنگونی مبارک پس از سی سال، تنها خواسته معترضان و انقلابیون نبود، بلکه آنها همچنان در میدان تحریر باقی ماندند و خواستار دموکراسی شدند و شورای نظامی حاکم را برای اجرای اصلاحات کامل دموکراتیکی تحت فشار قرار دادند. در ۱۹ مارس ۲۰۱۱، مردم در یک همه‌پرسی به قانون اساسی رأی دادند و در واقع به اولین مرحله از فرایند رأی‌گیری آزاد و عادلانه در عصر جدید دموکراتیک گذر کردند. در ادامه، اعمال تغییرات در قانون اساسی، نشان‌دهنده حرکت به سمت کشوری دموکراتیک بود. هرچند این تغییرات بدون انتقاد و مخالفت نبود. برای نمونه، برخی از فعالان جوان، رهبران قبلی، احزاب سیاسی، البرادعی و برخی از کاندیداهای ریاست جمهوری با تغییرات اساسی، با این استدلال که انجام برخی اصلاحات کافی است، مخالفت کردند (Spierings, 2011: 3).

از سوی دیگر، همان‌گونه که آصف بیات تحلیل می‌کند، انقلاب‌ها و خیزش‌های انقلابی، از ویژگی جدایی‌ناپذیر دوران مدرنیته است و تجربه خاورمیانه از این قاعده مستثنی نیست. علم و اقتصاد مدرن سرمایه‌داری، شهرنشینی، آموزش و ایده شهروندی، تا حد زیادی با شکوفایی گروه‌های اجتماعی جدیدی مانند بورژواها، جوانان و زنانی گره خورده است که زندگی و عادت‌های جدیدی را شکل می‌دهند و خواسته‌های خاصی ایجاد می‌کنند. درعین حال، رویه‌های زندگی و نهاد‌های مدرن، بسیاری از خدمات انسانی در حوزه‌های زندگی، فرصت‌ها، احترام، برابری و مشارکت سیاسی واقعی را زیر سؤال می‌برند. بنابراین، انقلاب‌ها در نتیجه کشمکش‌های

جمعی بر سر منافع بخشی^۱ معنوی و مادی شکل می‌گیرند که به تدریج، به هویت جمعی و عملی تبدیل شده‌اند. بنابراین، انقلاب‌ها پدیده‌های پیچیده‌تری از تناقضات ساختاری و نهادی صرف هستند و مجموعه‌ای شرایط مادی و معنوی و معرفتی و فرصت‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی را نیز در بر دارند (Bayat, 2010: 222).

ادوارد پالمیر تامپسون^۲ مورخ انگلیسی، در تحلیل خود درباره شورش نان در انگلستان در قرن هجدهم، استدلال کرده بود که انقلاب‌ها معمولاً نه تنها به دلیل افزایش قیمت مواد (غذایی)، بلکه به دلیل درک این مسئله است که ارزش‌های اجتماعی به شدت در حال نقض شدن هستند، تحلیل او، در واقع، بر طرز تفکر، انتظارات و سنت‌های معترضان و شورشیان به عنوان متغیرهای کلیدی وقوع انقلاب تمرکز یافته بود؛ چیزی که در انقلاب‌های خاورمیانه و شمال آفریقا و به ویژه در انقلاب مصر، بسیار آشکار بود. در واقع، مردم زمانی انقلاب کردند که بیکاری و فشارهای مالی، پدیده‌ای جهانی بود. در حقیقت، گروه‌هایی که زمینه اعتراضات ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ را فراهم کردند، هم به نارضایتی‌های سیاسی توجه داشتند، هم به نارضایتی‌های اقتصادی. مخالفت با طرح ریاست جمهوری جمال مبارک، فساد سیاسی و اقتصادی، لغو وضعیت فوق‌العاده و... از این گونه نارضایتی‌ها بود (Kinninmont, 2012: 6).

از سوی دیگر، با روی کار آمدن دولت‌های اسلام‌گرای مردم‌سالار در کشورهای دچار تحول و در ارزیابی نقش‌آفرینی اسلام‌گرایان برای مشارکت در قدرت و تغییر ساخت دولت، شاهد تلاش آنها برای مشارکت سیاسی و ورود به عرصه سیاسی با راهبرد گفت‌وگو، میانجیگری و ائتلاف‌های حزبی مخالفان و ورود به سیستم اجرایی دولت بودیم و به تدریج زمینه‌هایی فراهم آورده تا به رغم فعالیت گسترده نیروهای سکولار در فضای سیاسی الجزایر، مصر، ترکیه، اردن و دیگر کشورها، رسانه‌های داخلی و محافل بین‌المللی، از جنبش‌های اسلامی با عنوان جریان‌های مقاوم و فعال سیاسی برای تشکیل نظامی دموکراتیک یاد کنند (جوآنپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۹۴). این تحولات سبب شکل‌گیری هویت سیاسی نوینی از نوع مردم‌سالاری با رنگ‌وبوی اسلامی در کشورهای منطقه شدند و چون کشورهای انقلابی اسلامی بودند، خواسته‌های مردم نمی‌توانست برخلاف اسلام باشد و این، رژیم صهیونیستی را که خود را تنها الگوی دموکراسی در منطقه تعریف می‌کرد، با چالش مواجه کرد.

امنیت هستی‌شناختی رژیم صهیونیستی

هویت در کانون توجه نظریه امنیت هستی‌شناختی قرار دارد. بنابراین، در این بخش درصدد واکاوی هویت و منابع هویت‌ساز در سیاست رژیم صهیونیستی هستیم. هویت این رژیم، آگاهی

1. partial interests
1. Edward P. Thompson

و تصور این رژیم از خود است که بر اساس برداشت و تصور سایر کشورها از آن ایجاد می‌شود. این آگاهی باید همواره در حیات سیاسی روزمره بازتولید و از طریق کوشش‌ها و رفتارهای خویش تصدیق و حمایت شود.

منظور از منابع هویت‌ساز نیز مجموعه نظام‌های ارزشی و هنجاری است که سبب قوام و تکوین ویژگی‌ها و خصوصیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی رژیم صهیونیستی می‌شود و آن را از سایر بازیگران متمایز می‌سازد. این منابع هویت‌ساز، مبنای درک و تفسیر سیاست‌گذاران از عرصه روابط بین‌الملل و وقایع و انگیزه‌های بازیگران دیگر است که در مرحله بعد، واکنش مناسب در برابر آنها را نیز تعریف می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۵۴).

صهیونیست‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی خود، همواره سه اصل و تعهد مشترک را در نظر دارند که عبارت‌اند از:

- نگرانی درباره امنیت و تهدیدهای وجودی^۱ که رژیم صهیونیستی با آنها مواجه است؛
- اجماع بر ایدئولوژی صهیونیسم؛
- پاسداری از رژیم صهیونیستی به‌عنوان دولت دموکراتیک یهودی (El-Gendy, 2010: 186).

در حقیقت، هویت و فرهنگ رژیم صهیونیستی دارای چندین مؤلفه است؛ از جمله قوم برگزیده بودن، نامنی دائمی، اجتناب‌ناپذیری جنگ، توسعه‌طلبی ارضی، اتکا به خود و حمله پیشگیرانه. همه این مؤلفه‌ها از سه منبع اصلی ناشی می‌شود: دین یهود، ایدئولوژی صهیونیسم و اندیشه دموکراتیک بودن. در ادامه این سه منبع را به اختصار توضیح خواهیم داد.

۱. یهودیت

مذهب به‌عنوان عنصری معنایی، عاملی هویتی برای هم‌بستگی اجتماعی است. این عامل در جوامع مدرن به دلیل شکل‌گیری نوعی هم‌بستگی اجتماعی مبتنی بر ضرورت کار کم‌رنگ است و معمولاً به حوزه زندگی خصوصی افراد رانده می‌شود. براین‌اساس، در جامعه این کشور که بنیان‌گذارانش آن را جامعه‌ای مدرن معرفی کرده‌اند، دین یهود نقش‌آفرینی چندانی ندارد و از عامل وحدت‌بخش و مشروعیت‌بخش دولت به حوزه‌علاقه فردی تنزل یافته است. در حقیقت، دین یهود در این جامعه، کارکردی دوگانه و متناقض پیدا کرده و باعث شکاف اجتماعی در آن شده است (زیدآبادی، ۱۳۸۱: ۲-۳).

به‌عبارت دیگر، درحالی‌که دولت یهودی شکل گرفته و در جهت عادی‌سازی اوضاع بر

مبنای الگوی دولت ملی تلاش می‌کند، موضوع هویت و در نتیجه مشخص کردن مضمون «یهودی بودن» کشور بر مبنای تعریف‌های صاحبان اصلی پروژه صهیونیسم، به مثابه چالش مطرح شد. در این کشور، برخلاف دیگر دولت‌ملت‌ها، پدیده ملت با پدیده شهروندی سازگاری ندارد؛ زیرا هر شهروند صهیونیست لزوماً بخشی از ملت اسرائیل نیست. در واقع، اکثریت ساکنان این کشور، یهودیانی هستند که به یک امت جهانی به نام امت یهود تعلق دارند (شوفانی و ابورمضان، ۱۳۸۳: ۱۹).

شکل‌گیری جامعه‌ای نامتجانس متشکل از اقشار و طبقات گوناگون اجتماعی که فاقد زبان مشترکی نیز هستند، بیش از هر عامل دیگری بر مصنوعی بودن ساختار این کشور دامن زده است. از این رو، تا کنون تأمین امنیت فیزیکی، جلوی از هم‌پاشیدگی بافت این رژیم را گرفته و در واقع، مقوله امنیت دسته‌جمعی درونی، مهم‌ترین عامل بازدارنده فروپاشی این بافت نامتجانس از یکدیگر شده است (درخشه و صادقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

۲. صهیونیسم

صهیونیسم، قرائتی از دین یهود و حامی یهودیان است، نه یهودیت و حتی با برخی از مهم‌ترین تعالیم تورات نیز در تعارض است. جمله بن‌گورین، یکی از فعالان سازمان جهانی صهیونیسم و اولین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، در خصوص ماهیت صهیونیسم گویای این موضوع است: «سازمان صهیونیسم قادر است چیزی را که ماورای قدرت و صلاحیت رژیم صهیونیستی است، به دست آورد و این نکته مزیتی است که صهیونیسم در مقایسه با این کشور دارد».

اندیشه صهیونیسم سیاسی، با تفکر شخصی به نام تئودر هرتزل در سال ۱۸۹۶ ظهور یافت که اندیشه و گفتمان دینی تشکیل کشور یهود را به طور عملی در کتاب خود عرضه کرد. او معتقد بود که دولت یهودی آینده، باید نمونه لیبرالی غربی از دولت، همراه با اهمیت دین یهود باشد (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۸۸).

ایدئولوژی صهیونیسم بر چند پایه استوار است، از جمله:

نیازهای امنیتی و ضرورت حفظ روابط استراتژیک با قدرت نظامی خارجی: رهبران رژیم صهیونیستی از بن‌گورین تا کنون، همیشه از این نکته آگاه بودند که رژیم صهیونیستی هرگز نمی‌تواند کاملاً خودکفا باشد. از نظر آنها، این کشور، دولتی کوچک با منابعی محدود است که به تنهایی توانایی ورود به یک جنگ را ندارد. اصل بن‌گورین این است که این کشور باید همیشه یک حامی از میان قدرت‌های بزرگ داشته باشد و این اصل همچنان به عنوان اصلی اساسی در رهنامه امنیت ملی رژیم صهیونیستی باقی مانده است. این اتحاد با قدرت بزرگ، در اواخر دهه ۱۹۴۰ به صورت اتحاد با اتحاد جماهیر شوروی، در دهه ۱۹۵۰ با فرانسه و از ۱۹۶۷ تا کنون

- با ایالات متحده نمایان شده است (El-Gendy, 2010: 139).
- ارتباط با یهودیان خارج از کشور: ساختار جامعه یهودی و لابی رژیم صهیونیستی در ایالات متحده، بانفوذترین جامعه یهودی خارج از این کشور است. اخیراً جان مرشایمر و استفان والت در مطالعه‌ای با عنوان «لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده» از این گروه، به عنوان «ائتلافی بی‌اساس از افراد و سازمان‌هایی که فعالانه برای شکل دادن به سیاست خارجی آمریکا در راستای اهداف اسرائیل کار می‌کنند» یاد کرده‌اند (El-Gendy, 2010: 150).
- تکیه بر تجارب در زمان بحران: تصمیم‌گیران اسرائیلی، از نظر روانی بر تجارب به‌مثابه راهنمای مقابله با تهدیدات جاری نسبت به ارزش‌های اساسی خود متکی هستند. این اعتماد و تکیه بر گذشته، نوعی تحجر مفهومی را درباره درک تهدیدها ایجاد می‌کند (El-Gendy, 2010: 186).

۳. دموکراتیک‌بودن

همان‌طور که هرتزل پیش‌تر گفته بود، رژیم صهیونیستی با نشان دادن تصویری از خود به‌عنوان حامی ارزش‌های مدرن غربی در منطقه علیه ارزش‌های شرقی^۱ و ترکیبی از اسلام و هویت عربی و بنیادگرایی مذهبی، وضعیت ایدئالی را برای دولت مهاجر صهیونیستی^۲ فراهم می‌کند. این امر تنها برای کسب مشروعیت خارجی انجام نمی‌شد؛ بلکه رژیم صهیونیستی به این هویت و تداوم این تصور که نمونه اروپایی- غربی است، وابسته است. این هویت، با دقت زیادی توسعه و صیقل یافت و به تداوم طرح رژیم صهیونیستی به‌عنوان یک متحد باارزش و معتمد برای غرب و به‌ویژه ایالات متحده تبدیل شد (Bresheeth, 2012: 52).

در واقع، صهیونیست‌ها خود را تنها کشور مردم‌سالار منطقه می‌دانند که توانسته است الگویی برای مردم‌سالاری در منطقه خاورمیانه عرضه کند. یهودی‌ها برای افکار عمومی غرب، دین اسلام را به‌منزله جهت‌دهنده بمب‌گذاری و عملیات انتحاری می‌دانند و شکافی بزرگ میان اسلام و باورهای یهودیت را تبلیغ می‌کنند. آن‌ها با تکرار ده بند تورات، مدعی نبود خشونت در دین خود هستند (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۹۰).

براین اساس، رژیم صهیونیستی همواره خود را گروه دموکراتیک کوچک می‌پندارد که در پی تعیین سرنوشت و ایجاد دولت است. اما نوعی دوگانگی در سیاست خارجی آن مشاهده می‌شود؛ به‌این ترتیب که ازسویی، توسعه طلب است و همواره در جهت توسعه و گسترش مرزهای سرزمینی، قدرت و امنیت خویش، در جنگ‌ها و تنازعات منطقه‌ای وارد شده است و ازسوی دیگر، آسیب‌پذیرترین محیط امنیتی را دارد. این دوگانگی سبب شده است که رژیم

1. orientals
2. The Zionist Settler-State

صهیونیستی همواره عوامل امنیتی را محور اصلی چارچوب سیاست خارجی خود بداند (حاجی یوسفی و اسلامی، ۱۳۸۸: ۱۸۱).

در مورد تضاد میان یهودی بودن و دموکراتیک بودن، برخی مانند *آریل بار تزدک*، *آخام یهودی*، معتقد است که این کشور باید خود را بخشی از خاورمیانه بداند، نه دولتی اروپایی یا ایالتی از ایالت‌های آمریکا؛ بنابراین، باید به دنبال استانداردها و اهداف خویش باشد، نه کسب رضایت قدرت‌های غربی و تقلید از ایده‌های آنها. هر ملتی در کره زمین، باید هنگام اجرای سیاست خود، ابتدا آرمان‌ها و نیازهای خود را در نظر بگیرد. این کشور نیز باید ابتدا ببیند چه چیزی برای کشور و یهود بهتر است و بر اساس آن عمل کند. بنابراین، کشور باید از هویت یهودی خود، حتی به قیمت گذشتن از دموکراسی پاسداری کند. دموکراسی باید تقویت‌کننده دولت باشد، نه نابودکننده آن (Bar Tzadok, 2005).

از سوی دیگر، برخی مانند *روث گویرن*، استاد حقوق دانشگاه عبری اورشلیم، بر آنند که رژیم صهیونیستی می‌تواند هم یک دولت یهودی باشد و هم دموکراتیک؛ حتی اینکه ترکیبی از ماهیت یهودی و دموکراتیک باشد، توجیه‌پذیر است. در واقع، یهودی بودن رژیم صهیونیستی، در درجه نخست، به رسمیت شناختن این واقعیت است که در این کشور، مردم یهود حق تعیین سرنوشت ملی خود را دارند؛ بنابراین، دموکراتیک بودن تعارضی با یهودی بودن ندارد (Gavison, 2000).

در کل، رژیم صهیونیستی هنوز نتوانسته است تصمیم نهایی خود را در مورد انتخاب یکی از گزینه‌های یهودی بودن یا دموکراتیک بودن اتخاذ کند. دولتمردان رژیم صهیونیستی به دنبال حفظ این دو رکن اساسی در جامعه هستند و همین امر وضعیت متناقضی را در این کشور به وجود آورده است. *احمد طیبی*، عضو اسرائیلی عرب، به کنایه می‌گوید: «اسرائیل، برای شهروندان یهودی‌اش، دموکراتیک و برای شهروندان عربش، یهودی است» (درخشه و صادقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

این منابع هویت‌ساز رژیم صهیونیستی، همواره با چالش‌هایی مواجه بودند. چالش هویت یهودی، در سطح داخل، به صورت شکاف میان یهودیان مذهبی و یهودیان سکولار و در سطح منطقه‌ای، به صورت مواجهه با هویت اسلامی و اسلام‌گراها نمود می‌یابد. صهیونیسم نیز به‌ویژه در سطح داخلی، با چالشی به نام *پساصهیونیسم* مواجه شد. اندیشه دموکراتیک بودن نیز با وجود پرسش‌ها و تناقض‌های بسیاری که دارد، از ابتدای سال ۲۰۱۱ و با وقوع تحولات بیداری اسلامی در کشورهای عربی همسایه رژیم صهیونیستی، به دلیل رشد گفتمان مردم‌سالاری و روی کار آمدن دولت‌های مردم‌سالار شاهد چالش اساسی شد. در واقع، رژیم صهیونیستی، تا

کنون به دلیل شکاف‌های هویتی که از آن رنج می‌برد و عدم مشروعیت و تأیید هویت آن از سوی کشورهای همسایه و برای جبران چالش‌های هویتی خود، به این منبع هویت‌ساز چسبیده بود؛ اما با وقوع تحولات بیداری اسلامی، این منبع هویت‌ساز نیز دچار چالش شد.

ناامنی هستی‌شناختی در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی پس از تحولات کشورهای عربی

در این بخش، به بررسی احساس ناامنی هستی‌شناختی در اظهارات سیاست‌گذاران و نخبگان رژیم صهیونیستی خواهیم پرداخت. در واقع، یکی از راه‌های درک و فهم صحیح دیدگاه تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران صهیونیست درباره تحولات بیداری اسلامی در کشورهای عربی، تحلیل و بررسی مواضع اعلامی آن‌هاست.

رژیم صهیونیستی به تحولات تونس، لیبی، یمن و بحرین به شکل متفاوتی نسبت به تحولات مصر و سوریه می‌نگرد. در این دولت‌ها، تحولات و انقلاب‌ها خطر مستقیمی برای منافع رژیم صهیونیستی در بر ندارد و تأثیر این دولت‌ها در ترسیم نظم آینده منطقه خاورمیانه محدود باقی خواهد ماند. اکثر کارشناسان صهیونیست معتقدند ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ اروپایی می‌توانند اوضاع را در این کشورها سامان دهند؛ چراکه هرگونه خطری از جانب این دولت‌ها، به‌طور غیرمستقیم به ضرر دولت‌های غربی است که دارای منافع حیاتی در آنها هستند. بنابراین، تحولات مصر و سوریه برای رژیم صهیونیستی از اهمیت بیشتری برخوردار است و بیشترین احساس ناامنی را از سوی این دو دولت دارد (عکاشه، ۲۰۱۱).

مصر دوران حسنی مبارک، مهم‌ترین متحد راهبردی رژیم صهیونیستی بود. همان‌گونه که *آلوف بن*^۱، تحلیلگر اسرائیلی، بیان می‌دارد اسرائیل، هشت نخست‌وزیر تغییر داد، در چندین نبرد شرکت کرد و وارد گفت‌وگوی صلح با طرف‌های متعددی شد، اما مبارک همیشه حضور داشت (Byman, 2011: 124). حمایت مصر از رژیم صهیونیستی شایان توجه بود. برخی از خدماتی که نظام سابق مصر به رژیم صهیونیستی کرده بود، عبارت‌اند از: تضمین اجرای پیمان صلح ۱۹۷۹، برقراری روابط و همکاری‌ها با رژیم صهیونیستی، فراهم کردن منابع اطلاعاتی برای رژیم صهیونیستی، ایفای نقش مدیریتی در روابط میان اعراب و رژیم صهیونیستی، کمک به رژیم صهیونیستی در مبارزه با اسلام‌گرایان تندرو در غزه و ممانعت از جریان تسلیحات به آن و مقابله و سرکوب اخوان المسلمین (Esisc Team, 2011: 1-2).

اما با وقوع انقلاب و تحولات بیداری اسلامی، حتی سران میانه‌رو مانند *یمن‌نور* و محمد *البرادعی*، برنده جایزه نوبل که از حمایت واشنگتن برخوردارند، نیز خواستار تجدیدنظر در

1. Aluf Benn

پیمان صلح با رژیم صهیونیستی یا برگزاری همه‌پرسی در مورد آن شدند و بیان کردند که اینک زمان کمپ دیوید سپری شده است (Byman, 2011: 125). از همین رو، نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، در حین وقوع انقلاب‌ها، هشدار جدی داد که ممکن است مصر به همان مسیر ایران گام بردارد و دولت جدید قاهره رفتارش را در قبال رژیم صهیونیستی تغییر دهد. همچنین در بستر روابط مصر و رژیم صهیونیستی و در جریان حمله مردم قاهره به سفارت رژیم صهیونیستی و مرگ پنج افسر پلیس در مرز، نخست‌وزیر مصر این گونه واکنش نشان داد که صلح مصر با رژیم صهیونیستی یک موضوع مقدس نیست و می‌تواند تغییر کند (موسوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۷).

ایهود باراک، این تحولات را سونامی سیاسی در برابر رژیم صهیونیستی نامید. نتانیاهو، در ابتدا رژیم صهیونیستی را ساحل آرام یک دریای پرتلاطم دانست که پرز در پاسخ به این اظهار وی، اشاره کرد: «حتی اگر این موضوع (ساحل آرام) حقیقت داشته باشد، بهتر است که دریا آرام باشد؛ زیرا این دریاست که بر ساحل اثر می‌گذارد، نه بالعکس». *شائول موفاز*، رئیس کمیته روابط خارجی و عضو ارشد حزب کادیمما که در گذشته وزیر دفاع رژیم صهیونیستی بود، نیز گفت: «آنچه در مصر و تونس اتفاق افتاد، هشدار استراتژیک به اسرائیل است». *موشه یعلون*، نظامی ارشد نیز حوادث اخیر را یک زلزله تاریخی دانست (رضوی، ۱۳۹۰: ۱۷).

شابتای شایویت، رئیس سابق موساد و رئیس کنونی هیئت‌مدیره مؤسسه بین‌المللی مبارزه با تروریسم^۱ نیز در اجلاس جهانی مبارزه با تروریسم اواسط سپتامبر در هرترلیا، محکم‌ترین اعتراض را نسبت به ایالات متحده، به دلیل سکوت در برابر انقلاب‌ها داشت و در این زمینه گفت: «دیکتاتوری، بهتر از افراط‌گرایی اسلامی است و بهتر است دیکتاتورها باقی بمانند». وی، اوپاما، رئیس‌جمهور ایالات متحده را به دلیل تحت فشار قراردادن مبارک برای توجه به خواسته‌های مردم، سرزنش کرد و گفت توده‌ها توانایی تشکیل حکومت ندارند. همچنین، اوپاما را به سادگی سیاسی^۲ در تلاش‌های تردیدآمیز^۳ برای حمایت از عربستان سعودی و آرام کردن انقلاب در بحرین متهم کرد (Yaphe, 2011).

ناحوم برنیاع، تحلیلگر مسائل سیاسی رژیم صهیونیستی، معتقد است که «انقلاب‌های جهان عرب، باعث بی‌ثباتی منطقه، تضعیف حکومت‌ها و ایجاد نفرت و ناامیدی در بین مردم از جمله نفرت از اسرائیل شده است. در ضمن، این دوره برای موقعیت اسرائیل در جهان سرنوشت‌ساز بود؛ زیرا از طرفی، ایالات متحده به عنوان حامی اسرائیل در موقعیتی ضعیف قرار گرفته است که از دهه ۱۹۳۰ تاکنون بی‌سابقه بود و این امر، حمایت مطلق از اسرائیل را ناممکن می‌کند و از طرف دیگر، اختلافات در ترکیه، آشوب‌ها در مصر و تعامل خوب فلسطین و سازمان ملل، همه

1. International Institute for Counter- Terrorism (ICT)

2. political naivete

3. hesitant efforts

بیانگر این است که اسرائیل به انتهای راه رسیده است و جامعه بین‌الملل، قریب‌به‌اتفاق به اسرائیل پشت کرده‌اند» (کیالی، ۲۰۱۱).

رژیم صهیونیستی بهترین استفاده را از نظم دیکتاتوری پیشین می‌کرد؛ به این دلیل که به آن، اجازه به‌چالش کشیدن نظام و عمل به‌طور یکجانبه و سلطه و تحمیل خود به منطقه به‌عنوان دولت دموکراتیک را می‌داد. با این حال، بدون اینکه حاکمان آن را محکوم کنند، اکنون اقدامات آن در معرض افکار عمومی و مجامع صاحب‌نظر در زمینه مداخله‌گری‌ها و معادلات جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی قرار گرفته است. برای نمونه، مصر جدید با انقلاب مردمی خود نشان داد که برخلاف نظام سابق، تجاوز رژیم صهیونیستی را نمی‌پذیرد و آن را موجب کاهش ارزش و عزت و جایگاه منطقه‌ای خود می‌داند (کیالی، ۲۰۱۱).

در این تحولات، آنچه برجستگی خاص داشت، مردمی‌بودن تحولات و اهمیت افکار عمومی بود؛ به‌گونه‌ای که سایر حاکمان دولت‌های عربی از ترس اینکه ایالات متحده مانند بن‌علی و مبارک، آنها را به حال خود رها کند و دست از حمایت آنها بردارد، توجه بیشتری به خواسته‌های مردم و جلب افکار عمومی کردند. در حقیقت، همان‌گونه که تام سیگیو^۱ مورخ اسرائیلی، بیان می‌کند: «صلح اسرائیل با اشخاص حکومتی بود، نه با همه مردم.» بنابراین، اسرائیل از مشاهده وزن و اهمیت افکار عمومی و اختلاف آن با نظر و دیدگاه نظام‌های سیاسی به‌ویژه در مورد روابط با اسرائیل، احساس ناامنی کرد (الفاعوری، ۲۰۱۱: ۱۲۱).

از سوی دیگر، به‌قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در کشورهای انقلابی، برای تصمیم‌گیرندگان صهیونیست با این ابهام همراه بود که سیاست آینده آنها چه خواهد بود؟ برای نمونه، آیا دولت اخوان‌المسلمین می‌تواند دست از حمایت حماس بردارد که تا این زمان به‌مثابه رشته‌ای استوار در دیدگاه جهانی اخوان بود؟ محمد مرسى، پس از به‌دست گرفتن حکومت، هیچ‌گونه اقدامی مبنی بر رد عقاید و کنش‌های سابق اخوان‌المسلمین نکرد (Brown, 2013: 9-10). بنابراین، این عامل نیز از دیگر عواملی است که رژیم صهیونیستی را با تهدید مواجه کرد.

بسیاری از صهیونیست‌ها نگران روی کارآمدن مسلمانان تندرو سنی بودند. از نظر آنها، هیچ مدل و الگوی تغییری جز انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین برای جهان عرب وجود نداشت. در تجربه اروپای غربی، برای نمونه، سازمان‌ها و جوامع مدنی همچنین سابقه‌ای از سنت‌های لیبرالی وجود داشت که انقلاب‌ها را به سمت انقلاب‌های دموکراتیک هدایت کرد؛ اما کشورهای خاورمیانه، هیچ شرایط و تجربه‌ای از جامعه مدنی و سنت‌های لیبرالی ندارند (Yaphe, 2011). چنین نگرانی‌هایی، به‌ویژه با بازگشت شیخ یوسف القرضاوی مصری، دانشمند اهل سنت جهان عرب، که روابط طولانی‌مدتی با اخوان‌المسلمین نیز داشت، دوچندان شد (Basol, 2011: 511). در واقع، رژیم صهیونیستی صعود اخوان‌المسلمین را به دو دلیل تهدیدی بالقوه می‌دانست:

1. Tom Segev

نخست، امکان بهبود روابط مصر و ایران: اخوان‌المسلمین بیان می‌کردند که خواهان ارتقای روابط با جمهوری اسلامی ایران هستند. به عبارت دیگر، هدف سیاست خارجی مصر اخوانی، روابط حسنه با تمام بازیگران منطقه‌ای، از ایران تا عربستان سعودی، است. دوم، تأثیرگذاری مثبت قدرت اخوان بر حماس: دولت مرسى، نقش بارزی در آشتی میان حماس و فتح و تصمیم برای تشکیل دولت مستقل فلسطینی ایفا کرد. بنابراین، پیروزی مرسى در انتخابات که در مقایسه با رقیب خود، احمد شفیق، موضع خصمانه‌تری در برابر رژیم صهیونیستی داشت، نگرانی رژیم صهیونیستی از اخوان را افزون‌تر کرد (Berti, 2012: 143).

واکنش رژیم صهیونیستی به احساس ناامنی هستی‌شناختی ناشی از تحولات

بر اساس نظریه امنیت هستی‌شناختی یا امنیت وجودی، دولت‌ها برای فائق آمدن بر ناامنی هویتی خود، به عادت‌ها و رویه‌های رفتاری روالمند روی می‌آورند. رژیم صهیونیستی نیز انواعی از رفتارها را به رویه‌های عادی خود در سیاست خارجی تبدیل کرده است. مهم‌ترین نماد این رویه‌های رفتاری که موجب تخفیف ناامنی هستی‌شناختی آن می‌شود، عبارت‌اند از:

- تحت فشار قراردادن واشنگتن به هر روشی، برای اقناع آن در تغییر سیاست حمایت نظامی از ارتش مصر و در نتیجه تضعیف ارتش و کاهش قدرت تهدید رژیم صهیونیستی از سوی آن؛

- تغییر رهنامه امنیتی و دفاعی رژیم صهیونیستی درباره ارتباط با مصر و مرزهای رژیم صهیونیستی و نوار غزه و تکیه بر ارتش خودی به جای تکیه بر ارتش مصر؛

- ضرورت پیش‌دستی در صلح با اعراب از طریق توافق با محمود عباس یا معامله با دمشق در جهت پایان دادن به ارتباط سوریه با ایران و حزب‌الله در ازای بازپس‌گیری بلندی‌های جولان؛

- ارتقای روابط با ایالات متحده و سایر دولت‌های غربی در جهت تقویت محور میانه‌رو در منطقه با نمایندگی اردن، نیروهای خودگردان فلسطینی و رژیم صهیونیستی در راستای کاهش انزوای رژیم صهیونیستی در منطقه؛

- خودداری از انجام هرگونه اقدامی که منجر به برانگیختن مردم فلسطین و جهان عرب نسبت به رژیم صهیونیستی شود، به‌ویژه در مورد مسجدالاقصی و بیت‌المقدس (الفاعوری، ۲۰۱۱: ۱۲۲)؛

- تلاش برای نزدیکی به شورای عالی نظامی مصر و حمایت از براندازی دولت مرسى؛

- حمایت از شورشیان سوریه‌ای در برابر نظام اسد. در حقیقت، رژیم صهیونیستی با خصومت گسترده با سوریه به دلیل اتحاد آن با گروه‌های مقاومت اسلامی، این

کشور را تهدیدی جدی برای امنیت خود می‌داند و مکرر امنیت آن را تهدید می‌کند.

- تلاش برای بهره‌گیری از شکاف شیعی سنی: از نگاه رژیم صهیونیستی، تحولات اخیر در منطقه، نمایانگر افزایش نفوذ شیعیان در عراق، لبنان، بحرین و حتی استان‌های شرقی عربستان سعودی و رشد و احیای جنبش‌های وهابی، سلفی و جهادی در برابر گروه‌های شیعی بوده است (Bar, 2011: 21). ائتلاف سنی در حال ظهور در منطقه، با مرکزیت بازیگرانی مانند ترکیه و مصر که از حمایت محور محافظه‌کار عربستان سعودی، اردن و مراکش برخوردار است، دارای منافع مشترک متعددی با رژیم صهیونیستی است؛ از جمله کاهش چالش هسته‌ای ایران، مقابله با تهدیدهای سوریه، پایان دادن به بن‌بست مسئله فلسطین که ممکن است به انتفاضه سوم منجر شود که رژیم صهیونیستی می‌تواند از این وضعیت برای مقابله با تهدیدها بهره بگیرد (Podeh & Goren, 2013: 5).

مارک هلر، معتقد است رژیم صهیونیستی برای کاهش ناامنی ناشی از انقلاب‌ها باید این اقدامات را انجام دهد:

- تقویت اتحاد با اردن در جایگزینی مصر، رژیمی که تا حد زیادی بستر منافع امنیتی رژیم صهیونیستی است و می‌تواند چالش‌های این رژیم را به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و تأمین آب و سوخت برطرف کند؛
- بهره‌گیری از برخی مفاهیم و دیدگاه‌ها درباره تحولات کشورهای عربی برای بررسی و بهبود روابط با ترکیه؛
- کشف کانال‌های ارتباطی با اسلام‌گرایان و دیگر نیروهای سیاسی در حال ظهور در منطقه، برای تلاش در رفع و کاهش بدگمانی‌ها (مانند اقدامی که ایالات متحده در پیش گرفته است)؛
- رژیم صهیونیستی باید برای کاهش تصویر مخدوش خود و در پرتو تحولات سیاسی جاری و بی‌اثباتی و بی‌اعتمادی موجود، در جست‌وجوی راهی تازه برای حل منازعه رژیم صهیونیستی و فلسطین باشد (Heller, 2012: 77).

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که تحولات بیداری اسلامی و مردمی در منطقه و گام برداشتن به‌سوی مدرنیته و ساخت آینده کشورها و جوامع منطقه بر اساس دولت‌های ملی و دموکراسی با ابزارهای صلح‌آمیز، برای رژیم صهیونیستی چالش‌های جدید و بی‌سابقه به‌وجود آورده است و این دولت‌ها در نقطه مقابل اسرائیل استعماری، نژادپرست و مذهبی قرار گرفته‌اند.

همچنین، موفقیت این جنبش‌ها در ایجاد چنین دولت‌هایی، مشروعیت آنها را در انتخاب راه‌حل برای اختلاف اعراب و رژیم صهیونیستی افزایش داده است (کیالی، ۲۰۱۱).
هویت جمعی در کشورهای عربی، بیشتر در کشمکش قومیت، زبان و اسلام قوام می‌یابد؛ در حالی که قومیت محوری، به تضعیف هویت جمعی می‌انجامد که زبان عربی و اسلام به‌طور جدی در قوام آن مؤثرند. در صورت برقراری دموکراسی در مصر، هویت اجتماعی دولت مصر، بیش‌ازپیش از هویت جمعی اسلامی آن تأثیر خواهد پذیرفت. تقریباً ۹۰ درصد اعراب، رژیم صهیونیستی را بزرگ‌ترین تهدید برای خود می‌بینند؛ لذا این افکار عمومی ضداسرائیلی، تا زمانی که پیمان صلحی عادلانه منعقد نشود که مطابق نظر مردم منطقه باشد، به‌عنوان خصوصیت هویتی مشترک در بین مردم خاورمیانه باقی خواهد ماند و اگر مردم‌سالاری در این منطقه ترویج شود، به خصوصیت عمده هویت اجتماعی آنها تبدیل می‌شود (موسوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۰۲ تا ۱۰۴). در این صورت، تهدید هویتی در دو بُعد برای رژیم صهیونیستی نمایان خواهد شد: ۱. بعد مادی به‌صورت اختلافات مرزی و امنیتی با کشورهای همسایه؛ ۲. بُعد معنایی به‌صورت تقابل هویت اسلامی با هویت یهودی و هویت عربی با هویت عبری و صهیونیستی.

هنگامی که رژیم صهیونیستی توانست مصر و اردن را هم‌پیمان خود کند، تا حدود زیادی توانست امنیت ملی خود را تأمین و تهدیدها را از خود دور کند. با وقوع تحولات بیداری اسلامی، رژیم صهیونیستی متحدان راهبردی خود را از دست داد و دولت‌های مردم‌سالار روی کار آمدند. با توجه به لزوم سروسامان دادن به اوضاع سیاسی و اقتصادی در کشورهای انقلابی، دولت‌های مردم‌سالار نوین در پی برخورد و درگیری نظامی نیستند؛ بنابراین این تحولات، نه امنیت فیزیکی رژیم صهیونیستی، بلکه امنیت هستی‌شناختی و در واقع هویت دموکراتیک‌بودن آن را به‌عنوان تنها دولت دموکراتیک در منطقه دچار چالش کرده است. به همین دلیل، وقوع انقلاب‌ها و حرکت دولت‌ها به سمت دموکراسی، نه تنها باعث خرسندی رژیم صهیونیستی نشد، بلکه این رژیم از همان ابتدا در صدد مخالفت با این تحولات و تلاش برای شکست آنها برآمد.

برخی اقدامات رژیم صهیونیستی برای رویارویی با احساس ناامنی هستی‌شناختی ناشی از وقوع تحولات و جنبش‌های اسلامی عبارت‌اند از: تلاش برای عادی‌سازی روابط با کشورهای دچار تحول، ایجاد ائتلاف منطقه‌ای و بین‌المللی علیه ایران و متحد آن، سوریه (تضعیف محور مقاومت)، ایجاد ائتلاف میان اسلام‌گراها در انتخابات ریاست‌جمهوری مصر با هدف قدرت‌گرفتن نیروهای لیبرال، حمایت از کودتا علیه دولت مرسى، حمایت از شورشیان سوریه‌ای و

در کل، سیاست رژیم صهیونیستی در واکنش به تحولات، در این دوره، نوعی

سیاست حداقلی^۱ بوده است؛ به‌ویژه در قبال مصر، تنها در حد تلاش برای حفظ پیمان صلح بوده است تا زمانی که بتواند امنیت را به مرزهای خود برگرداند. در حقیقت، برای کوتاه‌مدت این سیاست را اتخاذ و سعی کرد کمتر خود را در برابر تغییرات پویای منطقه نمایان کند. این تصمیم، به سبب ملاحظه دو نکته است: نخست اینکه رژیم صهیونیستی از محبوب‌نبودن خود در منطقه آگاه است؛ بنابراین تأکید می‌کند که نمی‌خواهد در روندهای سیاسی محلی^۲ دخالت کند. دوم، رژیم صهیونیستی ابزار سیاسی و دیپلماتیک برای تأثیرگذاری مستقیم ندارد؛ در نتیجه، سعی می‌کند به‌عنوان بازیگر بیرونی رفتار کند. سیاست رژیم صهیونیستی در قبال تحولات سوریه نیز به دلیل نگرانی از اینکه دخالت مستقیم، واکنش سیاسی شدیدی را برای این کشور در پی داشته باشد و به موضع مخالفان اسد، آسیب وارد کند، تا حد زیادی منفعلانه بود.

رژیم صهیونیستی تلاش کرده است تا مسیر تحولات بیداری اسلامی و جنبش‌های مردمی منطقه را یا دچار انسداد کند یا از راهبرد هرج‌ومرج گسترده و سومالیایی‌کردن آنها بهره‌برد؛ معاملات مستقیم و غیرمستقیم با جریان داعش مؤید این استدلال است. بنابراین، انسداد و توقف مسیر انقلابی‌شدن منطقه، مهم‌ترین سناریوی پیش‌روی رژیم صهیونیستی در رویارویی با بیداری اسلامی و موج مردم‌سالاری در خاورمیانه است.

منابع

الف) فارسی

۱. ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۹۲)، **نوسلفی‌گری و جهانی‌شدن امنیت خاورمیانه**، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲. بارت، مایکل (۱۳۹۰)، **"هویت و اتحادها در خاورمیانه"**، در فرهنگ امنیت ملی: **هنجارها و هویت در سیاست جهانی**، پیتر.جی. کتزنشتاین، محمد هادی سمتی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. جوانپور، عزیز و بنی‌هاشمی، میرقاسم (۱۳۹۰)، **"جنبش‌های انقلابی عربی؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت"**، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهاردهم، شماره دوم، شماره مسلسل پنجاه‌ودوم.
۴. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد؛ اسلامی، محسن (۱۳۸۸)، **"عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل: ارائه مدلی تحلیلی"**، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره سی و نهم، شماره سوم.

1. Minimalist
2. local political processes

۵. درخشه، جلال؛ صادقی‌زاده، کسری (۱۳۹۱)، "آسیب‌شناسی ساختاری رژیم صهیونیستی با تأکید بر آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی"، **فصلنامه مطالعات فرهنگ - ارتباطات**، سال سیزدهم، شماره بیستم.

۶. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال؛ نوری، وحید (۱۳۹۱)، "امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی دوران اصول‌گرایی"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پانزدهم، شماره سوم، شماره پیاپی پنجاه و هفتم.

۷. رجبی قره‌قشلاقی، جعفر (۱۳۸۸)، "تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر امنیت ملی اسرائیل"، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی**، سال دهم، شماره‌های سوم و چهارم.

۸. رضوی، سلمان (۱۳۹۰)، "قیام‌های عربی و چالش‌های فرا روی رژیم صهیونیستی"، **فصلنامه مطالعات فلسطین**، شماره پنجم، شماره پیاپی: دوازدهم.

۹. زیدآبادی، احمد (۱۳۸۱)، **دین و دولت در اسرائیل**، تهران، نشر روزگار.

۱۰. شوفانی، الیاس و ابورمضان، موسی (۱۳۸۳). **نظام حکومتی و قانونی اسرائیل**، ترجمه سیدحسین موسوی، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

۱۱. موسوی، سیدمحمد؛ توتی، حسین‌علی؛ موسوی، سیدمحمدرضا (۱۳۹۱)، "تحولات انقلابی مصر و جایگاه رژیم صهیونیستی در منطقه"، **فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام**، سال دوم، شماره سوم.

۱۲. نصری، قدیر (۱۳۹۰)، "تأملی نظری در ماهیت و روند تغییر در جهان عرب"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهاردهم، شماره دوم، شماره مسلسل پنجاه و دوم.

۱۳. واعظی، طیبه (۱۳۸۹)، "هویت در روابط بین‌الملل"، در **تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل**، حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۴. یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۰)، "تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره پنجاه و دوم.

(ب) عربی

۱۵. عکاشه، سعید (۲۰۱۱)، "اسرائیل فی مواجهه الواقع الجديد فی الشرق الأوسط"، **السیاسه الدولیه**، فی <http://www.siyassa.or>

۱۶. الکیالی، ماجد (۲۰۱۱)، "الثورات تغیر المحيط الإستراتيجی لإسرائيل"، **الجزیره**، فی pinions/pages/ae624eb4-3153-4a71-851c-220c0d1b62ee

۱۷. الفاعوری، أحمد عواد نویران (۲۰۱۱)، **التحولات الإقليمیه العربیه و أثرها علی نظریه الأمن الإسرائیلی فی الفتره (۲۰۱۲ - ۲۰۰۶)**، الماجستير فی العلوم السياسیه، قسم العلوم السياسیه، کلیه الآداب و العلوم، جامعه الشرق الأوسط.

18. Bar, Shmuel (2011), "The Revolution in the Middle East: The Arab Awakening", **Israel Journal of Foreign Affairs**, Volume 5, No 2.
19. Bar Tzadok, Ariel (2005). "Can a Jewish State be completely Democratic?", **Personal Empowerment Through Torah- The Way of Torah for Personal and Communal Transformation**.
3. Basol, Dunya (2011). "Arab Spring and Israeli Security: The New Threats", **Alternative Politics**, Volume 3, No 3.
4. Bayat, Asef (2010). **Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East**, ISIM Series on Contemporary Muslim Societies, Amsterdam University Press.
5. Berti, Benedetta (2012). "Israel and the Arab Spring: Understanding Attitudes and Responses to the New Middle East", **Al-Mesbar Studies & Research Centre and the Foreign Policy Research Institute**.
6. Bresheeth, Haim (2012). "The Arab Spring: A View from Israel", **Middle East Journal of Culture and Communication**, No 5.
7. Brown, Nathan (2013), "Evolution after Revolution: Egypt, Israel, and the United States", **Israel Journal of Foreign Affairs**, Volume 7, No 1.
8. Byman, Daniel (2011), "Israel's Pessimistic View of the Arab Spring", **The Washington Quarterly**, Volume 34, Issue 3.
9. El- Gendy, Karim (2010). **The Process of Israeli Decision Making: Mechanisms, Forces and Influences**, Beirut, Al-Zaytouna Centre for Studies and Consultations.
10. ESISC TEAM (2011), "Israel: Security Analysis: The Implications of the Arab Spring on Israel's security", **European Strategic Intelligence and Security Center**.
11. Gavison, Ruth (2000). "Can Israel be both Jewish and Democratic?", **Moment Magazine**, Vol 25, No 25.
12. Heller, Mark A. (2012). "Israeli Responses to the Arab Spring", in **One Year of Arab Spring: Global and Regional Implications**, edit by Yoal Guzansky and Mark A. Heller, Tel Aviv, The Institute for National Security Studies (INSS), Memorandum No 113.
13. Kinninmont, Jane (2012). "Bread, Dignity and Social Justice': The Political Economy of Egypt's Transition", **Middle East and North Africa Programme**, Chatham House, Briefing Paper.
14. Maria Herta, Laura (2012), "Ontological Security in International Relations: Self – Identity and the IR State", Book Review, **Romanian Review of Internatoinal Studies**.
15. Mitzen, , Jennifer (2006), "Anchoring Europe's Civilizing Identity: Habits, Capabilities and Ontological security", **Journal of European Public Policy**, Volume 13, Issue 2.
16. Mitzen, Jennifer (2004), "Ontological Security in World Politics and Implications for the Study of European Security", **The CIDEL Workshop**, Oslo, (October 22- 23).
17. Podeh, Elie; Goren, Nimrod (2013), "Israel in the Wake of the Arab Spring: Seizing Opportunities Overcoming Challenges", **Position Paper for the 2013 Israeli Presidential Conference**.

18. Spierings, Niels (2011). “‘Arab’ or ‘established’ Democracies? Egypt’s and Tunisia’s post-revolutions elections”, **Depts. of Political Science and Economics**, Institute for Management Research, Radboud University.
19. Yaphe, Judith S. (2011). “Israel and the Arab Spring: A Trip Report”, **Institute for National Strategic Studies (INSS)**.